



بازی با عقل‌ها

نگاهی به حربه شیطان در خرد ربایی از نگاه نهج البلاغه

حسین فلاح زاده ابرقویی

تسخیر و ورودمان را به راه راست سد کند. راستی که عقل، چه نعمت بزرگی است و غفلت و مطلقه کردن آن چه خسارت بزرگی! «معاویه بن ابی سفیان» نامه‌ای به «زید بن ابیه» نوشت و در آن با برشمردن حسب و نسب و قرابت و خویشی، خواست دل او را به سمت خویش بلرزاند و عقلش را به دام کشد. «امیرالمؤمنین» علیه‌السلام که از این نامه اطلاع یافت، زیاد را خبر داد که هشدار! این همان شیطان است که خواهان ربودن عقل توست؛ «آگاه شدم که معاویه برای لغزاندن خردت و سست کردن عزم، نامه‌ای فرستاده؛ هشدار! که بی‌تردید او شیطان است، که از مقابل و پشت سر و از راست و چپ به جانب آدمی آید، تا به وقت غفلتش بر او هجوم آورد، عقل او را به غارت برد.»^۱

در سلسله مراتب ربودن عقول انسان‌ها توسط شیاطین، گاه ابلیس عقل معاویه را به یغما می‌برد؛ چنان‌که امیرمؤمنان به او تذکر داد: «ای معاویه! دربار خود از خدا پروا کن و عنایت را از دست شیطان به در آر، که دنیا از تو جدا شد و آخرت به تو نزدیک شده.»^۲

– آن‌گاه که تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از آن باز داشت؟
– من از او برترم! مرا از آتشی آفریدی و او را از گل!
– از آن [مقام] فرو شو! تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر کنی؛ بله خارج شو که تو از خوارشدگانی!
– مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده.
– تو از مهلت یافتگانی.
– هر آینه من هم برای [فریفتن] آنان بر صراط مستقیم تو خواهم نشست. آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و چپشان بر آن‌ها خواهم تاخت، و [تو] بیش‌تر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت.
– نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو؛ که بدون تردید هر که از آنان تو را پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهد کرد.^۱

باری قصه دشمنی شیطان با انسان قدمتی به اندازه تاریخ دارد. قسم خورده که بر صراط مستقیم خدا بنشیند و به هزاران لطائف‌الجیل عقولمان را



وقتی دشمن قدرت تفکر و تعقل را بگیرد، سفیهانه در ترجیح قرآن ناطق بر قرآن صامت در گل خواهیم ماند و نصایح ولی و عقل مجسمی چون امیرمؤمنان علیه السلام سودی نخواهد بخشید؛ در اولویت بندی‌ها «ابوموسی اشعری»‌ها را بر بزرگانی چون «ابن عباس» مقدم می‌داریم و اسیر حیل‌های کسانی چون فرزند عاص می‌شویم؛ در مقابل ولی شمشیر می‌کشیم و او را به حکمیت مجبور کرده، او را به پذیرش ابوموسی تکلیف می‌کنیم و به وقت شکست، حضرتش را ملامت می‌کنیم که چرا به حکمیت تن داده است!

و حکمیت را توسط بی‌خردانی از سپاه خود حضرت، بر او تحمیل کرد؛ «آیا زمانی که از باب حیل و فریبکاری و مکر و خدعه قرآن‌ها را بر نیزه کردند فریاد نزدیك: اینان برادران ما و اهل دعوت اسلامی ما هستند، اینان رو به قرآن کرده خواهان آرامشند، رأی ما این است که خواسته آنان را قبول کنیم و از این مضيقه نجاتشان دهیم! من به شما گفتیم: ظاهر این برنامه ایمان، و باطنش دشمنی با خداست، ابتدایش رحمت و نهایتش ندامت است. پس بر موقعیت خویش پابرجا باشید، و راهتان را ادامه داده، برای جنگ، دندان به هم بفشارید، توجهی به فریاد فریادکننده نکنید که اگر جوابش دهند گمراه کند، و اگر رهایش سازند خوار و بی‌اعتبار شود. ولی وضع چنان شد که شد و دیدم که به حکمیت تن دادید. قسم به خدا اگر حکمیت را نمی‌پذیرفتم قانونی از آن بر من واجب نشده، خداوند گناهی از آن بر دوشم نمی‌گذاشت و به خدا قسم اگر می‌پذیرفتم باز حق با من بود و باید از من اطاعت می‌شد [چرا که] کتاب خدا با من است و از وقتی با آن مانوس شدم، هرگز از آن جدا نشده‌ام.»^۴

وقتی دشمن قدرت تفکر و تعقل را بگیرد، سفیهانه در ترجیح قرآن ناطق بر قرآن صامت در گل خواهیم ماند و نصایح ولی و عقل مجسمی چون امیرمؤمنان علیه السلام سودی نخواهد بخشید؛ در اولویت بندی‌ها «ابوموسی اشعری»‌ها را بر بزرگانی چون «ابن عباس» مقدم می‌داریم و اسیر حیل‌های کسانی چون فرزند عاص می‌شویم؛ در مقابل ولی شمشیر می‌کشیم و او را به حکمیت مجبور کرده، او را به پذیرش ابوموسی تکلیف می‌کنیم و به وقت شکست حضرتش را ملامت می‌کنیم که چرا به حکمیت تن داده است؛ «بدانید که شامیان برای خود در حکمیت، نزدیک‌ترین فرد را به آن چه دوست داشتند انتخاب کردند، و شما نزدیک‌ترین شخص را به آن چه راضی نبودید برگزیدید. سر و کار شما با عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) است که دیروز می‌گفت: کارزار فتنه است، چله‌های کمان را قطع کرده، شمشیرها را در نیام برید.» اگر در این گفتار راستگوست، پس خطا کرد که به اختیار خود در میدان جنگ شرکت کرد و اگر دروغگوست متهم به کوردلی است. عمرو عاص را با مشت محکم ابن عباس فروکوبید و از مهلت ایام بهره برد و بلاد دوردست اسلام را در دست خود بگیرد. آیا نمی‌بینید که جنگ را به شهرهای شما کشیده‌اند، و حیات شما هدف تیر دشمن شده است؟^۱ اگر بدین گونه از تعقل خویش دور گشتیم و به گرد دشمن در طواف شدیم، حرف ولی را بر زمین نهاده، سیل تیرهای دشمن گردیدیم، سزاست که امام درباره ما هم بفرماید: «چه شده که شما را پیکرهایی بی‌جان و جان‌هایی

گاه معاویه عقل مشاورانی چون «عمرو بن عاص» را به بهای حکومت چند روزهای تسخیر می‌کند؛ «او با معاویه بیعت نکرد مگر به شرط حکومت بر مصر و اخذ رشوه‌های اندک برای دست برداشتن از دین»^۲ هر چند خیرخواهی حضرت نیز پسر عاص را سودی نبخشید؛ «تو دینت را تابع دنیای کسی کردی که گمراهی‌اش معلوم و پرده حیاءش دریده شده است. به شخص بزرگوار در مجلس خود بد می‌گوید و عاقل را با آمیزش خود نادان می‌نماید. قدم به جای قدمش گذاشتی و عطای او را درخواست نمودی، همچون سگی که به دنبال شیر رفته، در پناه پنگال او، انتظار کشد که اضافه صیدش را به سوی او اندازد. از این رو دنیا و آخرت را به باد دادی! در صورتی که اگر به دامن حق می‌آویختی، آن چه را می‌خواستی می‌یافتی. اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابوسفیان تسلط دهد، جزای اعمالتان را خواهیم داد و اگر مرا از پای نشانید و خود برقرار ماندید، آن چه از عذاب الهی پیش روی شماست برای شما بدتر است.»^۳

و گاه به سراغ نزدیکان امیرالمؤمنین علیه السلام چون زیاد بن ابیه - چنان که گذشت - می‌رود.

گاه مردم شام و عراق را فریب می‌دهد؛ چنان که حضرت امیر برایش بنوشت: «جمعیت زیادی از مردم را هلاک نمودی، آنان را به گمراهی‌ات فریفتی و در موج دورویی خود انداختی، تاریکی‌ها آنان را پوشانده، و شبهه‌ها آنان را به تلاطم افکنده، از راه حق منحرف و به گذشته جاهلی برگشتند، به حقیقت پشت کردند و تکیه بر حسب و نسب زدند، جز گروهی از بینایان که از مسیر بازگشتند، که پس از شناخت تو از تو جدا شده، از یاری تو به سوی حق گریختند؛ چراکه آنان را به کاری دشوار واداشتی و از راه راست منحرف ساختی.»^۴

و یا در خطابه‌ای فریب خوردن یاران معاویه را به تصویر می‌کشد؛ «... بدانید که معاویه دسته‌ای گمراهان منحرف را به دنبال خود آورده، حقیقت را از آنان پنهان کرده، تا این بی‌خبران، گلوهای خود را آماج تیر مرگ کنند!»^۵

و یا از فریب خوردن برخی از یاران خویش گلایه دارد؛ «عقولتان سبک و خردهاتان سفیهانه است. پس هدف هر تیرانداز، و لقمه هر خورنده، و شکار هر شکارچی هستید!»^۶

و گاه عقل خویش بر باد داده‌ای چون فرزند عاص، سپاهی از یاران امیرالمؤمنین را تهی مغز می‌کند؛ آن گونه که با بر سر نیزه کردن اوراقی که چند آیه‌ای از قرآن بر آن نوشته است، سپاه سست حضرت را از هم گسست



آری! ابلیس و ذریه او که حیانشان در به حاشیه راندن دیگران از راه حق و از کار انداختن عقول آن هاست، با تلبیس‌های هزار رنگ خود در کمینند. با مهارت، خبث باطنشان را پنهان و با زینت دادن هر آن چه ما را به سرای غافلان می‌کشاند، ما را از صراط مستقیم و راه ولی، به بی‌راهه‌ها منحرف می‌سازند.

مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٢﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٣﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٤﴾ قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَعْتَدُ لَكُمْ صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٥﴾ ثُمَّ لِيَبْتَلِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٦﴾ قَالَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْمُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٧﴾ (اعراف: ۱۲-۱۸)

۲. من کتاب له (علیه‌السلام) الی زیاد بن ابیه و قد بلغه ان معاویه کتب الیه یرید حدیثه باستلحاقه و قد عرفت ان معاویه کتب الیک یتسئل لک و یتسئل لک فاجذره فانما هو الشیطان یأتی المرء من بین یدیه و من خلفه و عن یمینیه و عن شمالیه لیفتحکم عقلته و یتسلب عزته (نامه ۴۴)

۳. قَاتَبَ اللَّهُ يَا مُعَاوِيَةَ فِي نَفْسِكَ وَ جَادِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَ الْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ (نامه ۳۲)

۴. إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى سَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ آيَةً وَ يَرِضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً (خطبه ۸۴)

۵. فَإِنَّكَ قَدْ جَمَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِلدُّنْيَا الْمَرْغُوبِ ظَاهِرُهُ مَهْمُوكٌ سِرُّهُ تَشْيِينُ الْكَرِيمِ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسْفَهُ الْحَلِيمَ بِخُلُقِيهِ فَاتَّبَعْتَ آثَرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضَّرْغَامِ يَلُودُ بِمَخَالِبِهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقِي إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيضَتِهِ فَأَذْهَبَتْ ذُنُوبُكَ وَ أَوْبَالَ حَقِّكَ أَذْهَبَتْ أَذْرُكَتَ مَا طَلَبْتَ فَإِنَّ يُمَكِّنِي اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنْ أَيْبِي سَفِينًا أَخْرَجَ مَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبَقِّبَا فَمَا أَمَامَكُمَا شُرٌّ لَكُمَا (نامه ۳۹)

۶. وَ أَرْدَيْتَ جِيلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتَهُمْ بِعَيْتِكَ وَ أَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ تَرْكِ تَشْنَاهُمْ الظُّلُمَاتِ وَ تَتَلَطَّطُ بِهِمْ الشُّبُهَاتِ فِجَارُوا عَنْ وَجْهِهِمْ وَ نَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ وَ تَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ وَ هَرَبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ مَوَارِثِكَ إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصُّعْبِ وَ عَدَلْتَهُمْ عَنِ الْقَبْضِ (نامه ۲۲)

۷. أَلَا وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لَمَمَةٍ مِنَ الْعَوَاذِ وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَيْرَ حَتَّى جَعَلُوا نَحْوَهُمْ أَغْرَاصَ الْمَيْتَةِ (خطبه ۵۱)

۸. حَخَّتْ عُذُوكُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومَكُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضُ نَابِلٍ وَ أَكْلَةُ لَأِكَلٍ وَ فَرِيضَةُ لِبَالِلٍ (خطبه ۱۴)

۹. أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمُصَاحِفَ حِيلَةٌ وَ غِيْلَةٌ وَ مَكْرٌ وَ خِدْيَةٌ إِخْوَانًا وَ أَهْلٌ دَعَوْتَنَا اسْتَفْهَانًا وَ اسْتِرْجَالًا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالْأَرَأَيْتَ الْقَوْلَ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسَ عَنْهُمْ فَقُلْتَ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرٌ إِيمَانٌ وَ بَاطِنٌ عُدْوَانٌ وَ أَوْلَاهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نِقْمَةٌ فَاقْبَلُوا عَلَى شَأْنِكُمْ وَ الزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ وَ عَضُوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِي نَقِي إِنْ أَحْبَبَ أَضَلَّ وَ إِنْ تَرَكَ ذَلَّ وَ قَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْقَعْلَةُ وَ قَدْ رَأَيْتَكُمْ أَغْلَبْتُمُوهَا وَ اللَّهُ لَنْ يُبْتَلِيَهَا مَا وَجِبْتَ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا وَ لَا حَمَلِي اللَّهُ ذُنُوبَهَا وَ اللَّهُ إِنْ جَنَّبَهَا إِلَيَّ لِلْمُحَقِّ الَّذِي يُتَّبَعُ وَ إِنْ الْكِتَابَ لَمَعِي مَا فَارَقْتُهُ مَدَّ صِحَّتَهُ (خطبه ۱۲۲)

۱۰. أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَحِبُّونَ وَ إِنَّكُمْ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ وَ أَمَّا عَزْدُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَطَلَّوْا أَوْتَارَكُمْ وَ دَسِمُوا سُيُوفَكُمْ فَإِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْبِرٍ وَ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَقَدْ لَرِمْتَهُ التَّهْمَةَ فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خَدُّوا مَهْلَ الْأَيَّامِ وَ حُطُّوا قَوَاصِي الْإِسْلَامِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تَنْزِي وَ إِلَى صَفَاتِكُمْ تَرْحِي (خطبه ۲۳۸)

۱۱. مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلا أَرْوَاحٍ وَ أَرْوَاحًا بِلا أَشْبَاحٍ وَ نُشَاكًا بِلا صِلَاحٍ وَ تِجَارًا بِلا أَرْبَاحٍ وَ إِيقَاطًا تَوْمًا وَ شُهُودًا غِيْبًا وَ نَاطِرَةً عَمِيَةً وَ سَامِعَةً صَمًّا وَ نَاطِقَةً بَكْمًا زَانِيَةً ضَالَّةً قَدْ قَامَتْ عَلَى قَطِيحِهَا وَ تَفَرَّقَتْ بِسُخْبِهَا تَكْلِيبَكُمْ بِضَاعِهَا وَ تَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِيلَةِ قَائِمٌ عَلَى الصَّلَاةِ فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا نَفَالَةٌ كَثْفَالَةٌ الْقَدْرِ أَوْ نَفَاضَةٌ كِنْفَاضَةِ الْعَمِّ تَعْرُكُكُمْ عَرَكُ الْأَدِيمِ وَ تَدُوسُكُمْ دُوسُ الْحَصِيدِ وَ تَسْتَحْلِصُ الْمُؤْمِنُ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَيَّةِ الْبَطْلِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ (خطبه ۱۰۸)

۱۲. عَجِبَا لِابْنِ النَّبِيَّةِ يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَايَةِ وَ أَيْ امْرُؤٍ لِعَلَابَةِ أَعْفَسٍ وَ أَمَّارِسٍ لَقَدْ قَالَ بِاطِّلا وَ نَطَقَ أَمَّا مَا وَ شُرِّ الْقَوْلِ الْكَيْدِ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ وَ يَبْدُ فَيُخْلِفُ وَ يُسَالُ فَيُخْلِعُ وَ يُسَالُ فَيُخْلِفُ وَ يَخُونُ التَّهْدِي وَ يَقَطِّعُ الْإِلَّ فَيَاذًا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ رَاجِعٍ وَ أَمْرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا فَإِنَّا كَانُ ذَلِكُ كَانُ كَيْدِي (كثير) مَكِيدِيهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبْتَهُ أَمَا وَ اللَّهُ إِي لِيَمْنَعِي مِنَ الْعَيْبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ إِنَّهُ لِيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسِيَانُ الْآخِرَةِ (خطبه ۸۴)

۱۳. وَ لَمْ يُبَايِعْ حَتَّى سَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى النَّبِيَّةِ تَمَامًا فَلَا ظَفَرَتْ بِدُ الْبَايَعِ وَ خَرِبَتْ أَمَانَةُ الْمُتَبَايَعِ فَخَدُّوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَ أَعْدَلُوا لَهَا عَدَّتَهَا فَقَدْ سَبَّ لَظَاهَا وَ عَلَا سَنَاهَا وَ اسْتَشْعَرُوا الصَّبْرَ (خطبه ۲۶)

ترجمه آیات ذکر شده در این نوشتار از استاد فولادوند و ترجمه احادیث نهج البلاغه از استاد انصاریان است که با اندکی تصرف جهت روانی نوشتار ایراد گردید. آدرس‌های ذکر شده از نهج البلاغه نیز بر اساس نسخه صبحی صالح است.

بی‌پیکر، عابدانی بی‌صلاح و تاجرانی بی‌سود، بیدارانی خواب و حاضرائی غایب، ناظرانی کور و شنوندگانی کر و گویندگانی لال مشاهده می‌کنم! دولت ضلالت بر محور خود به پا شده و شاخه‌هایش همه جا پرکنده است، شما را با کیل خود وزن می‌کند و با همه دست خود، بر سرتان می‌کوبد، پرچمدار این حکومت از دین خارج است و بر سکوی گمراهی ایستاده، آن زمان از شما جز به مانند باقی‌مانده ته دیگ، یا به مثل خرده‌دانه‌ای که در ته بقیچه مانده چیزی باقی نماند. دولت ضلالت شما را مانند به هم پیچیده شدن چرم به هم می‌مالد و همچون کوبیدن خرمن می‌کوبد، این سرکشان همچون پرنده‌ای که دانه درشت را از دانه ریز جدا می‌کند، مؤمن را از میان شما جدا می‌کنند»^{۱۱}

اما شیطان - به اعتراف خویش - در تسخیر بندگان مخلص پروردگار عاجز است؛ چرا که مخلصان، از برکت تعقل و تقوا به بصیرتی دست یافته‌اند که دشمن را به خوبی شناخته، خرد خویش به احدی به عاریت نمی‌دهند، حال دشمن شیطان، معاویه، عمرو بن عاص یا هر کس دیگر که باشد و حيله اش هرچه باشد، در نزد حضرت امیر که مصداق ائم مخلصین در طول تاریخ است، بی‌اثر است؛ «مر از پسر نابغه تعجب است، که به مردم شام وانمود می‌کند که در من شوخ‌طبعی است و انسانی بازیگرم، شوخی می‌کنم و در بازی کردن کوشایم، او به باطل سخن گفته و به این‌گونه سخن مرتکب گناه شده. بدانید که بدترین گفتار، دروغ است. او در سخن راندن دروغ‌گوست، وعده می‌دهد و تخلف می‌کند، چون درخواست می‌کند اصرار می‌ورزد و چون از او درخواست شود بخل می‌ورزد، به عهدش خیانت می‌کند و قطع رحم می‌نماید و چون به میدان جنگ آید برای شعله‌ور ساختن جنگ چه امر و نهی‌ها می‌کند؛ البته پیش از بیرون آمدن شمشیرها از غلاف، و چون جنگ آغاز شود بزرگ‌ترین حيله‌اش برای نجات خود، نشان دادن عورتش است! به خدا قسم! یاد مرگ مرا از بازی باز می‌دارد و فراموشی آخرت، او را از گفتن حق مانع می‌شود.»^{۱۲}

آری! ابلیس و ذریه او که حیانشان در به حاشیه راندن دیگران از راه حق و از کار انداختن عقول آن هاست، با تلبیس‌های هزار رنگ خود در کمینند. با مهارت، خبث باطنشان را پنهان و با زینت دادن هر آن چه ما را به سرای غافلان می‌کشاند، ما را از صراط مستقیم و راه ولی، به بی‌راهه‌ها منحرف می‌سازند. باید دشمن را شناخته، فرصت غارتگری عقول را به او نداد، بصیرت‌افزایی کرد و در سختی‌های این مسیر صبر نمود که خدا با صابران است و ظفر در صبر؛ «عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد مگر با این شرط که ثمنی به او پرداخت کند، پس پیروز مباد دست فروشنده، و رسوا باد عهد خریدار. اکنون آماده جنگ شوید، و ساز و برگ جهاد آماده کنید، شعله‌های جنگ زبانه می‌کشد، و روشنایی آن سر کشیده، پایداری را شعار خود کنید، که بهترین وسیله پیروزی است»^{۱۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. قال ما مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٣٥﴾ قَالَ فَأَهْبِطُ